

شرق

با وجود آمار روز افزون مبتلایان کرونا در شهر تهران متأسفانه طرح فاصله‌گذاری اجتماعی به‌درستی رعایت نمی‌شود، عکس: مه‌ران ریاضی، مهر



هزار وعده

صالح نیکبخت در گفت‌وگو با «شرق» امکان تشدید مجازات ولی‌دم در قتل‌های ناموسی را بررسی کرد

حتی تشدید مجازات هم بازدارندگی کامل ندارد

سامان موحدی‌راد

درباره آن چاره‌جویی لازم نمی‌شود. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همه قوانین و مقررات حقوقی (مدنی یا کیفری) اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی باید براساس قوانین اسلامی باشد. همان‌طور که می‌دانید، تطبیق قوانین با دستورات اسلامی نیز با شورای نگهبان است. در شریعت اسلامی نظر اکثریت علمای شیعه و سنی بر این است که اگر پدری فرزند خود را بکشد، او به لحاظ حقوق اولیای دم، مثلا مادر یا فرزند مقتول به قصاص محکوم نمی‌شود و تنها به لحاظ اخلاق در نظم اجتماعی کشور و بیم تجری متهم و اشخاص دیگر مجازاتی برای این‌گونه قاتلان تعیین شده است که تا ۱۰ سال قانون مجازات اسلامی ایران این مجازات سه تا ۱۰ سال است. طرفه آنکه در این‌گونه موارد معمولاً پدرانی که در این نوع جرائم مباشرت در قتل دارند، به‌جز موارد خاص، بیشتر به حداقل مجازات محکوم می‌شوند و همین امر سبب شده که چنین مواردی به دلیل اینکه مجازات مباشران قتل حداقلی است، نهنتها کاهش پیدا نمی‌کند؛ بلکه افزایش نیز یافته است. از طرف دیگر غالباً این‌گونه قتل‌ها به واسطه افراد دیگر مانند برادران و خواهران مقتول یا عمو، عموزادگان و نزدیکان پدر ساماندهی و هماهنگ می‌شود و برای اینکه از این قانون استفاده کنند، پدر را جلو می‌اندازند و او را تحریک به ارتکاب قتل می‌کنند یا اینکه در مواردی چنان که از پرونده‌ها پیدا بوده، دیگران قتل را مرتکب شده و پدر برای اینکه برادر یا فرزند او مجازات نشود، خود ارتکاب قتل را برعهده گرفته است. این خدماتی است که در قوانین صورت می‌گیرد و معمولاً بازپرس هم کسانی را که اقرار به قتل می‌کنند، تحت تعقیب قرار می‌دهند. به‌این‌دلیل در حقیقت این مسئله بغرنج اجتماعی راه‌حلش در اصلاح قوانین است. مجازات نیکبخت درباره اینکه مجازات ولی‌دم چه می‌تواند باشد که بازدارندگی لازم را داشته باشد، هم می‌گوید:

آکادمی اراجیف

آقای متشخصی است، در جلوی دوربین دقیقاً یک «دانای کل» است. همان که بسیاری از رمان‌ها را می‌نویسد و از همه چیز خبر دارد، با لحنی عالمانه، عاقل اندر سغیه با مکت‌هایی حساب‌شده برای جانداختن مطلب و نگاه‌هایی به مصاحبه‌کننده حاکی از اطلاع از اسرار فراوان! کت سورمه‌ای خوش‌رنگ، پیراهن سفید با یقه دکمه‌دار و شلوار خاکی بسیار تنگ پوشیده؛ آخرین مد برای لباس مردان جوان و میانسال. می‌گوید: «من در زمان معاینه بیماران در اتاق، ماسکم را درمی‌آورم، حتی اگر بگوید کرونا دارم، کنار خودم می‌نشانم و ته حلق و سینه و سرفه آنها را بدون ماسک معاینه می‌کنم. ترس از کرونا که بریزد، نیمی از کار درمان انجام شده» و بعد خطاب به بینندگان «عزیز» می‌گوید: «راه پیشگیری از کرونا تنها دو چیز است؛ شست‌وشو با آب‌نمک و استفاده روزانه از زنجبیل»!

درباره این صحبت‌ها حرف زیادی وجود ندارد. خوشبختانه در زبان فارسی کلمه‌ای هست که این اظهارات را سرتاپا به‌خوبی توضیح می‌دهد: اراجیف!

اینکه چنین عقایدی وجود دارند، هم عجیب نیست، وقتی که رسماً معاونتی برای طب سنتی، ایرانی یا هر اسم دیگری در وزارت بهداشت و درمان ما وجود دارد، لابد چنین عقایدی کم‌رنگ‌تر یا پررنگ‌تر با ظاهری آراسته یا نیاراسته، فرقی هم نمی‌کند، در جامعه ما وجود دارند. معاونت مربوطه توجیه حضورش در حرف، ساماندهی و تحقیقات است و اینکه اگر نباشد، چه خواهد شد؟ ولی در عمل باعث ترویج و رسمیت‌بخشیدن به چیزی است که از اساس علمی نیست.

پخش چنین اظهاراتی از سیمای ملی ما هم

بدیهی است که من هم مانند روزنامه‌نگاران و کسانی که درصدد اصلاح رابطه اجتماعی هستند، نمی‌خواهم خواهان مجازات اعدام یا قصاص چنین افرادی باشم؛ چون نه قوانین ایران اجازه این کار را می‌دهد و نه اینکه خون را با خون شستن می‌تواند چاره مسئله باشد؛ اما چنان که در زمینه قتل رومینا و همچنین درباره قتل دیگری که هم‌زمان در یکی از شهرهای کرمان اتفاق افتاد، پیشنهاد کردم باید این‌گونه مجازات‌هایی که در قانون برای جلوگیری از اخلاق اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، باید حداقل و حداکثر آن را چند برابر کرد. به عبارت دیگر اگر به جای اینکه حداقل این‌گونه مجازات‌ها را به جای سه سال، ۹ یا ۱۰ سال بگذاریم و حداکثر آن را ۳۰ سال (معادل مجازات معاونت در قتل) طبیعتاً تشدید مجازات می‌تواند تأثیری در این‌گونه اعمال داشته باشد. بااین‌حال آقای نیکبخت معتقدند این مسئله یک مسئله فرهنگی است و حتی تشدید مجازات هم ممکن نیست منجر به ریشه‌کن‌شدن آن شود و دراین‌باره می‌گوید: نباید فراموش کرد که این مسئله یک مسئله فرهنگی است و هر اندازه هم با آنچه این‌جانب پیشنهاد کردم تشدید شود، نمی‌توان جلوی وقوع این‌گونه قتل‌ها را گرفت. راحل مسئله آموزش و فرهنگ‌سازی است و در این‌گونه موارد باید حاکمیت از تربیون‌های مختلفی که در اختیار دارد و غالباً این‌گونه افراد هم که مرتکب قتل فرزندان می‌شوند و شونده‌های این تربیون‌ها نیز هستند، می‌توانند بخشی از آموزه‌های تربیون‌های خود را به این عمل ناسازگار اجتماعی اختصاص دهند و جلوی این‌کار را بگیرند. چنان‌که در مسئله قتل رومینا او مرتکب هیچ عمل خلاف شرعی نشده بود و تنها خواهان ازدواج با پسر مورد علاقه‌اش شده بود. راه چاره اصلی همراه با تشدید مجازات همان‌طور که گفتیم، آموزش و فرهنگ‌سازی است.

نزدیک به سه ماه از ماجرای قتل هولناک رومینا اشرفی می‌گذرد. دختر نوجوانی که در جریان یک رویداد عاشقانه به دست پدرش به شکل فجیعی و با داس به قتل رسید و واکنش‌های فراوانی را نیز به همراه داشت. ماجرا حتی در سطح نفر اول دو قوه در ایران هم بازتاب داشت و حسن روحانی و سیدابراهیم رئیسی به آن واکنش نشان دادند. حالا با گذشت سه ماه از آن ماجرا بار دیگر سراغ این پرونده رفیقتم تا با کمی فاصله‌گرفتن از هیاهوی اولیه ماجرا یک بار دیگر به پدیده قتل‌های ناموسی نگاهی بیندازیم. در این راه با «صالح نیکبخت»، وکیل دادگستری که تجربه‌هایی در پرونده قتل‌های ناموسی دارد، گفت‌وگو کردیم. یکی از موضوعاتی که در پرونده قتل رومینا مورد بحث قرار گرفته بود و بعدها با ترندشدن یک هشتگ دیگر در فضای مجازی محل بحث شده بود، افزایش مجازات ولی‌دم در پرونده قتل‌های ناموسی است؛ موضوعی که بعدها با ترندشدن هشتگ «اعدام نکند» به موضوعی برای مغالطه گروهی تبدیل شده بود. مغالطه‌گران معتقد بودند گروه مخالفان اعدام در ماجرای قتل رومینا خواستار اعدام پدر رومینا شده‌اند و در ماجرای اعدام معترضان آبان خواهان لغو اعدام و به‌این‌ترتیب تناقض خواسته‌های این دو گروه را به نمایش گذاشتند. حال آنکه اگرچه در موضوع دوم قطعاً خواسته عمومی گروهی لغو مجازات اعدام بود، در موضوع اول هم کسی خواستار اعدام ولی‌دم نبود؛ بلکه این گروه خواهان تشدید مجازات ولی‌دم شده بودند تا این‌گونه با خیال راحت مرتکب قتل ناموسی نشود. صالح نیکبخت، وکیل دادگستری، درباره پتانسیل‌های قانونی برای تشدید مجازات در قتل‌های ناموسی به «شرق» گفت:

قتل‌های ناموسی امروز در جوامعی مانند ایران و کشورهای هم‌جوارش و نیز برخی کشورهای اسلامی در خاورمیانه به مسئله حادی تبدیل شده است که متأسفانه

تجربه ما

در جاده صلح

در انتهای مسیر سفرش برای اولین‌بار جاده صلح را ترسیم‌کند. البته مسیر سفر در هر کشور به شکلی انتخاب می‌شود که علاوه بر گذر از شهرهایی که نماد صلح داشته باشند، جاذبه‌های گردشگری و تاریخی و فرهنگی آن کشورها را هم معرفی‌کند. مهدوی در گفت‌وگو با «شرق» هدف خودش از این سفر نامدین را



۲۱ سپتامبر یا همان ۳۱ شهریور که اقصافا روز شروع جنگ هشت‌ساله ایران و عراق هم هست، روز جهانی صلح نام گرفته است؛ روزی که قرار است پیاده‌روی پوپه مهدوی‌نادر به سرتاسر جهان آغاز شود؛ سفری که بنا به برآورد مهدوی نزدیک به سه سال زمان نیاز دارد و البته خطراتی مانند کرونا هم ممکن است شکل کلی آن را دست‌خوش تغییراتی کند. کم‌اینکه در نخستین گام چیزی ترسیم یک جاده صلح در دنیاست و همچنین انداخت؛ سفری که قرار بود در فروردین امسال آغاز شود، به دلیل همه‌گیری کرونا به پایان تابستان منتقل شد و حالا قرار است از ترکیه آغاز شود و به اروپا ادامه پیدا کند تا اگر کرونا امان دهد، بقیه مسیرش را به سرتاسر دنیا ادامه دهد. مهدوی می‌گوید که قصدش از این سفر ترسیم یک جاده صلح در دنیاست و همچنین یکی از اهداف سفرش ایجاد انگیزه برای مشارکت در فعالیت‌های صلح‌طلبانه و فرهنگی از سوی زنان است. او که پیش‌تر نیز این تجربه را به شکلی دیگر داشته است، درباره چگونگی این سفر می‌گوید که در هر کشور بعد از رسیدن به نماد صلح آن کشور چند کیلومتر پیاده‌روی می‌کند تا به این صورت بتواند

آکادمی

اراجیف

هیچ جای تعجب ندارد. باور به دانش در کشور ما هنوز آن‌طور که باید و شاید جا نیفتاده، در کسانی هم که تصور می‌کنند به دانش باور دارند و اکثریت آنها هم نوعی «دانش»کده را از سر گذرانده‌اند یا حتی در آن تدریس می‌کنند، این باور آن قدر عمیق نیست که بتواند با نوعی لاداری‌گری بسیار خطرناک مقابله‌کند. کسی چه می‌داند، شاید هم زنجبیل مؤثر بود، ماسک هم شاید لازم نباشد؟! اینکه سازمان نظام پزشکی و سایر مؤسسات مسئول هم در برابر این تخریب آشکار مقررات پیشگیری از کرونا هیچ اقدام قانونی و عملی انجام نمی‌دهند و فقط به پوزخندی در شبکه‌های مجازی خود اکتفا می‌کنند، جای تعجبی ندارد. این مؤسسات سال‌هاست تنها با یک گزارش و تنها به خاطر پنج تا ۱۰ هزار تومان دریافت اضافه بر ۵۰ هزار تومان قانونی -آن هم در این شرایط تورم- و آن هم برای تشخیص و درمان‌هایی بسیار سنگین و دشوار مجرب‌ترین استادان را تفتیش مطب می‌کنند و به کمیسیون و دادگاه فرامی‌خوانند؛ اما در برابر این «عزیزان» و این اراجیف مخرب تنها به پوزخند و طنز اکتفا می‌کنند.

تعجب من اما تنها برای نکته‌ای است که هیچ پاسخ یا توجیهی برای آن ندارم و آن هم اینکه چگونه است که سنت‌ها و نیکیوبی‌های آن تنها برای طب کاربرد دارند؛ اما در سایر امور مثل لباس پوشیدن باید از آخرین مد‌ها و سنت‌ها پیروی کرد؟ و اینکه چگونه است که حتی لباس پوشیدن در هر دوره تغییر می‌کند؛ اما طب، آن هم برای مردم، همواره باید کهن و سنتی باقی بماند؟ راستی این‌همه مؤسسات تحقیقاتی گوناگون برای روزآمدکردن دانش طب به چه کار می‌آیند؟ من اگر می‌خواستم به سنت‌های آموخته‌ام در ۳۰ سال پیش زمان اخذ تخصص اکتفا کنم، الان به چه کار می‌آمدم؟ به‌علاوه آیا داستان‌ها و روایت‌های سنتی از زبان پیری ملیس به لباس قدیم قابل تحمل‌تر است یا آقایی با آخرین مد لباس که اطمینان ندارم شاید پایش هم بدون جوراب در کشش بود!

زیر پوست شهر

زباله‌گردی در تعارض با حقوق کودک و قانون اساسی

چگونه است که این کودکان معصوم عزیز در زمانی که باید سرکلاس مشغول تحصیل باشند و با زمزمه محبت معلمان درس بخوانند و تربیت شوند تا آینده‌ساز کشور باشند، در چنین وضعیتی روزگار می‌گذرانند؟ در شرایط گوناویی جهان که هریک از ما روزانه بارها و بارها دست‌مان را می‌شویم تا مبتلا به ویروس نشویم یا به دیگران منتقل نکنیم، کودکانی را ملاحظه می‌کنیم که با سر و دست داخل سطل زباله وسط کفایت و میکروب به دنبال لقمه غذایی یا هر چیز قابل فروشی هستند تا بلکه روزی از زندگی‌شان را سر کنند و مخرج یک روزشان را فراهم کنند یا چیزی به دست آورند و به خانواده‌شان بدهند.

متأسفانه ملاحظه می‌کنیم که تعداد این قبیل کودکان که دنیای بی‌رحم آنان را به چنین وضعیتی کشانده است، رو به افزایش است. نکته هشداردهنده این نیست که این کودکان به مدرسه نمی‌روند، مشکل فقط آلودگی بهداشتی، ویروس و میکروب و انواع بیماری نیست که این کودکان به آن مبتلا می‌شوند و بسیاری را هم ناخواسته بیمار می‌کنند. حتی مشکل این نیست که اینها بی‌سواد و بدون تحصیلات و ناآگاه بزرگ می‌شوند.

مسئله اصلی بدآموزی‌های خطرناکی است که این کودکان در استمرار ارتباط‌شان با آسیب‌دیدگان اجتماعی و بزهکارانی فرا می‌گیرند که آنها را با مبلغ ناچیزی از والدین‌شان اجاره می‌کنند تا

برای‌شان زباله‌گردی کنند.

این کودکان به وسیله بزهکاران وسوسه می‌شوند و آموزش می‌گیرند که به جیب‌بری، کیف‌چاپی و بعد خریدوفروش مواد مخدر، بالارفتن از دیوار مردم و زدنی و انواع بزه‌های دیگر وارد شوند که به دلیل بی‌سوادی و نادانی و فریب‌خوردن به‌راحتی به آن تن می‌دهند و فقط زمانی متوجه می‌شوند که غرق در انواع بزه شده‌اند. اینها در جریان بزهکاری‌های خود مرتکب بزه‌های بدتر مثل جرح و قتل هم می‌شوند. بسیاری از بزهکاران در آغاز همان کودکان معصوم بودند که به‌ناچار مدرسه و تحصیل را رها کردند و برای درآمد اندکی به زباله‌گردی یا به تکی‌گری و امانل آن اولیا، جامعه و مسئولان در برابر آن مسئولیت قانونی کشانده شدند، بعد شد آنچه شد.

لحظه‌ای فکر کنیم همه ما از مسئول و غیرمسئول که روزانه این کودکان بی‌گناه را دیدیم و هیچ دخالتی نکردیم و فقط تماشاگر بودیم، باید بدانیم که در مقابل این جریان و رشد و سیر آسیب‌های اجتماعی مسئول هستیم. علاوه بر آنکه در برابر پروردگار متعال باید جواب‌گو باشیم؛ باید به‌عنوان یک انسان از بی‌عملی خود و تماشاگربودن‌مان احساس مسئولیت کنیم و به اصلاح خود بپردازیم.

یادداشت

تمام شد



● شکست ۸-۲ بارسلونا در مقابل بایرن مونیخ،

همه خبرهای روز جهان در عرصه‌های مختلف سیاسی، ورزشی و اجتماعی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است تا یک تراژدی، از نوع تراژدی‌های شکسپیر و راسین مرثیه‌سرای فرانسوی برای اسپانیایی‌ها به‌ویژه ایالت کاتالونیا بارسلونایی که ما شاهد فروپاشی و سقوطش بودیم، بسیار به دیدگاه «آلبر کامو» نزدیک بود. کامو که به‌پوچ‌گرایی اعتقاد داشت، سوآلی از جامعه جهانی داشت که آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ دآوری دراین‌باره که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا خیر، ما را به این پرسش بنیادی فلسفه سوق می‌دهد، شکسپیر در هملت با نگرشی مشابه نوشت «بودن یا نبودن»؛ مسئله این است. قصد ندارم یک شکست را حتی باورنکردنی و دردآور آن قدر بزرگ کنم تا با فلسفه معاصر گره بخورد و به جایی برسم که زندگی را پوچ و بی‌ارزش بدانم؛ این‌ها هیچ تعلق خاطری به «نیهیلیسم» و پیروانش ندارم.

از منظر فلسفی فوتبال بازی عدالت نیست. به دفعات شاهد بودیم تیم برتر مسابقه را باخته و داروان به اشتباه علیه عدالت سوت زده‌اند و توپ خلاف عدالت چرخیده. فوتبال بازتولید زندگی است و به دفعات در حافظه فوتبالی‌مان این‌طور نتایج ثبت شده است و نیازی به یادآوری و اشاره‌ای تمثیل‌وار به نمونه‌های در دسترس آن نمی‌بینیم. زمانی که «بیل شنکلی» مربی نامدار و افسانه‌ای لیورپول جمله تاریخی خودش را ادا کرد و گفت: «مسئله فوتبال، مسئله مرگ و زندگی نیست؛ چیزی فراتر از این دو است». درک این جمله برای من که در جوانی آن را شنیده بودم، بسیار طول کشید و به قول «امیل سیوران» فیلسوف رومانیایی، درک حقیقت مستلزم دردکشیدن است.

آنچه در سطور قبلی آمد، تلفیقی بود از دیدگاه‌های مختلف فلسفی درباره زندگی و نانوشت‌های درباره فرجام که مرگ هست و در زمان لازم از راه خواهد رسید.

نگارنده طرفدار رئال مادرید است؛ اما درباره تیمی می‌نویسد که هم از منظر ایدئولوژی و هم از نگاه فوتبالی در تقابل با تیم مورد علاقه من است. آنها سالیان درازی است که با یکدیگر در جنگ‌اند، جنگی به وسعت تاریخ؛ اما ورای این دلبستگی‌ها باید برای بارسلونا احترام قائل بود. مروری بر بازتاب این شکست در اسپانیا و مواضع روزنامه‌های این کشور عمق این شکست را نشان می‌دهد. «تولد تراژدی» عنوان کتابی از «فریدریش نیچه»، تراژدی‌ها می‌توانند در زمان‌های متفاوت و مکان‌های گوناگون به زایش برسند.

در اسپانیا روزنامه‌ها از این شکست به تلخی یاد کردند. روزنامه مارکا چاپ مادرید که به رئال گرایش دارد، تیتیر بزرگش «شرمساری» بود و



آ.اس دیگر روزنامه مادریدی «تحقیر تاریخی» را انتخاب کرد، «موندو دیپورتیو» روزنامه کاتالانی از عنوان «پایان یک چرخه شرمناک» و دیگر روزنامه این ایالت یعنی روزنامه «اسپورت» از تیتیر «تحقیر تاریخی» استفاده کردند اما من برای عنوان مطلبم از تیتیر روزنامه «ل اسپورتیو» استفاده کردم که نوشته بود «تمام شد». این تیتیری کنایی بود که پایان یک دوره در تاریخ بارسلونا را هدف قرار داده است و این دو کلمه به مفهوم پایان نیروهای انسانی این باشگاه در بخش‌های مختلف نیست، بارسلونا به یک رنسانس و نوزایی نیاز دارد. با اینکه از ورود به بحث‌های فنی پرهیز دارم اما این بار لازم می‌بینیم که به ورزشگاه دالوز (بار) در لیسبون برویم و نگاهی به داده‌های آماری بیندازیم. آمار به ما می‌گوید مردان باورایی در همه مسابقه برتر از حریف بودند و توانستند از اشتباهات فراوان حریف و میانگین سنی بالای ایشان که کمی بالاتر از ۳۰ سال است، نهایت بهره را ببرند. داده‌های آماری «آرقام زیر را برای ما در دسترس قرار می‌دهد:

ازدست‌دادن توپ بارسلونا: ۹۹ توپ
۱- همدی ۴- ۲ بار / ۱۵ آلبا بار / ۳- ترشتکن ۱۱ بار / ۴- یکبه ۱۰ بار / ۵- ویدال ۱۰ بار
بازیس‌گیری توپ (زیر فشار حریف)
۱- بایرن ۱۵ بار / ۲- بارسلونا ۳ بار
بارسلونا ۱۷ بار در زمین خود توپ را از دست

داده است
شوت‌زدن به دروازه حریف
۱- بایرن ۳۴ بار / ۲- بارسا ۷ بار
فاجعه آنجاست که ۲۰ شوت بایرن از داخل محوطه جریمه بارسلونا بوده است.
زیستن در اوج به معنای زیستن در نزدیکی اعماق است؛ باید سقوط کرد تا به اوج رسید.
● **آمار با استفاده از چند منبع است.**